

## اگر رأی‌دادن چیزی را تغییر می‌داد اجازه نمی‌دادند که رأی بدهید!

درون این نظام و توسط جناح‌های آن ارائه می‌شود، فراتر بروند. گویی که این نظم، نظم ابدی است و در چارچوبه آن باید فکر کرد و نگاه را محدود کرد و خارج از آن چیزی وجود ندارد.

دیدن ماهیت واقعی انتخابات جمهوری اسلامی دشوار نیست. جوانان افغانستانی و ایرانی زباله جمع‌کن که بی‌تفاوت به هیاهوی کرکننده مناظره‌های خیابانی میان طرفداران کاندیداهای مختلف جمهوری اسلامی با شتاب لاستیک‌ها و بطری‌های نوشابه را از میان زباله‌ها جمع‌آوری می‌کنند. کودکان کار که تندتند شیشه‌ی خودروهایی که تصویر این و آن کاندید را نصب کرده شستشو می‌دهند و یا دستمال کاغذی و فال می‌فروشند. زنانی سالمند که تا بوق شب گل مصنوعی و لیف می‌فروشند. مردان پیری که در این سن و سال به جای یک زندگی آرام، تمام زندگی‌شان یک چرخ‌دستی است با چند عدد طالبی و گوجه‌فرنگی که تازه برای همین از روستای‌شان گریخته و به شهرهای بی‌رحم و «وحشی» برای کسب نان روی آورده‌اند.

شاید برای بسیاری از این کودکان و جوانان زباله جمع‌کن، تنها اهمیت تبلیغات پرخرج ستادهای انتخاباتی کاندیداها (چه روحانی و چه رئیسی) این بود که در کیسه‌شان لیوان‌های لاستیکی چای و نوشابه‌ی بیشتری وارد می‌شد و صدها کیلو کاغذ پوستر و اطلاعیه‌های تبلیغاتی را می‌توانستند جمع‌آوری کنند بدون این که تا کمر وارد سطل‌های زباله شوند. شاید یک لحظه هم به فکر هیچ‌کدام از این بچه‌ها نرسید که برنده‌شدن کدام کاندیدا به نفع او است. این ماجرا برای این‌ها مانند آن است که انتخابات ریاست جمهوری در کره مرخ دارد برگزار می‌شود. به راستی، در آن لحظاتی که جوانان ستاد انتخاباتی (هم روحانی و هم رئیسی) با هیجان سرود «پارديستاني من» می‌خواندند و یک‌جور «دیسکوی اسلامی» برپا کرده بودند، این چهره‌ها را می‌دیدند که تندتند زباله‌های هیجان انتخاباتی را جمع می‌کردند. جوانان مناظره‌کننده هنگامی که در مورد راه‌افتادن یا نیفتادن «پروژه‌های صنعتی» حرف

قالیباف/رئیس)، جنایت‌های یکدیگر علیه شهروندان، استبداد سیاسی و دزدی‌های هم را افشا می‌کردند. صف زنجیرکشان لات طرفداران قالیباف و رئیسی عربده می‌کشیدند که «تا روز جمعه روحانی رفته است». بسیاری‌شان لایعقل به این کمدی/ تراژدی تبلیغات انتخاباتی آمده بودند. مزدورانی آشکارا پول گرفته که خود این را انکار نمی‌کردند. اتوکشیده‌های این‌ها همان قالیباف‌ها و قاضی مرتضوی‌ها هستند. یک نمونه دیگر از این‌ها را در یکی از جلسات سخنرانی رئیسی همه دیدند که اعتراض یک جوان دانشجو توسط یکی از آن‌ها که مسئول ستاد انتخاباتی رئیسی در یکی از مناطق بود، با مشت و لگد جواب داده شد. این‌ها کسانی هستند که از پشتوانه مالی و قضایی و امنیتی گسترده‌ای برخوردارند. وجود این قبیل اوباش و لمپن‌ها تاریخاً الزامات حاکمیت جمهوری اسلامی بوده‌است - حال هر جناح که در مدیریت آن باشد. این‌ها به‌مانند همان شعبان بی‌مخ‌های رژیم کودتای محمدرضا شاه هستند. ریشه‌کن کردن رژیمی که یک ستونش این نیروی سرکوب‌گر اجتماعی وحشتناک و مخوف است با رأی‌دادن ممکن نیست.

سطح دیگر مناظره‌های خیابانی بر سر برنامه‌های اقتصادی و سیاسی بود. اقتصادی یعنی: نفت و توسعه اقتصادی و اشتغال و این‌که طرح‌های اقتصادی گوناگون چه شدند و چه نتیجه‌ای دادند. سیاسی یعنی: فضای باز و امکان اعتراض و دگراندیشی و هم‌چنین رابطه با خارج. (رجوع کنید به باکس ضمیمه که گزارشی است از این مناظره‌های خیابانی و هم‌چنین از روز ۳۰ اردیبهشت) بسیاری از جوانان مناظره‌کننده باورهای‌شان را با حرارت جلو می‌گذاشتند اما هیچ‌یک، حتا آن‌ها که صادقانه و صمیمانه در مورد راه چاره‌ها برای معضلات جامعه بحث و جدل می‌کردند، قادر نبودند در تبیین ریشه معضلات و از راه‌کارهایی که

سر پروارنده بود. حدود ۵۷ درصد رأی آورد. حجم تبلیغات و تشویق مردم برای رأی‌دادن در روزهای باقی‌مانده به زمان انتخابات بسیار گسترده بود. نه تنها تبلیغات داخلی بلکه کانال‌های تلویزیونی مانند بی‌بی‌سی کمابیش تبدیل به ستاد انتخاباتی حسن روحانی شده بودند. بسیاری از آن‌هایی که حاضر نشدند خود و دیگران را فریب داده و قربانی این فریب‌کاری شوند و پای مشروعیت دادن به این رژیم بروند، کسانی بودند با تجارب و سطوح متفاوتی از آگاهی. از زنان و مردانی از نسل قدیم که تجاربی از سر گذرانده‌اند تا از میان نسل جوان که به قول خودشان دیگر حاضر نبودند به خفت و خواری تأیید رژیم اسلامی تن بدهند. هنوز باید منتظر بود تا بتوان یک برآورد روشن‌تر از ترکیب رأی‌دهندگان و مناطق و شهرها به‌دست آورد. اما براساس مشاهدات فعالین نشریه آتش می‌توان گفت در جنوب شهر تهران به‌وضوح درصد رأی‌دهندگان کمتر بود. خیابان‌ها و کوچه‌ها از اوراق تبلیغاتی پوشیده نبود و بسیار بیشتر از نقاط دیگر شنیده می‌شد که: «برای چه رأی بدهیم؟ مگر برای ما چه کرده‌اند؟ مگر خودشان نگفتند که دزد هستند پس چرا به دزدها رأی بدهیم؟ تازه رئیسی قتل‌های زیادی هم کرده. اصلاً جمعیتی را که در مصلاهی خمینی (مکان برگزاری میتینگ رئیسی در تهران) جمع کردند با زور و رشوه بردند» و غیره.

در شب‌های پیش از روز انتخابات، فعالین کمونیست نشریه آتش علاوه بر پخش تراکت و برچسب‌های افشاگرانه در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و انتخاباتش، در خیابان‌ها و مراکز تجمع و مجادله‌ی مردم حاضر بوده و دخالت‌گری سیاسی کرده و تبلیغ می‌کردند که چرا نباید در انتخابات شرکت کرد. ما شاهد بازتولید مناظره میان کاندیداها اما این بار در خیابان‌ها بودیم. دوطرف این مجادله (طرفداران جناح روحانی/جهانگیری و جناح

این جمله از مارک تواین، نویسنده و طنزپرداز آمریکایی است و تا زمانی که نظام‌های بورژوازی و به اصطلاح متکی به «رأی مردم» وجود دارد، این حرف حقیقت دارد.

جمعه ۲۹ اردیبهشت ۹۶، میلیون‌ها نفر با انگیزه‌های متفاوت پای صندوق‌های رأی جمهوری اسلامی رفتند و حسن روحانی را رئیس‌جمهور کردند. عده‌ای می‌خواستند «سنروشت خود را تعیین کنند»، «تمرین دموکراسی کنند»، از «حق‌شان» (درواقع حق انتخاب ستمگری از میان ستمگران) استفاده کنند و اجازه ندهند «وضع بدتر بشود». بسیاری در همان حال که در صف برای نوبت رأی‌دادن ایستاده بودند، از نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، اختلاس‌ها و باندبازی‌های حکومتی افشاگری می‌کردند و نومیدانه رأی‌دادن را «شاید شانس» برای از میان رفتن این قبیل مسائل می‌دانستند. جوانی با طنزی تلخ می‌گفت: «۳۸ سال قبل، آخوندی - خمینی - آمد و امید مردم را برای زندگی بهتر بر باد داد. امروز مردم از آخوندی دیگر از همان قماش امید برای زندگی بهتر را تقاضا می‌کنند و برایش صف کشیده‌اند!»

اما اقلیتی از این رأی‌دهندگان، کسانی بودند که اعم از «مدرن و سنتی» در حفظ نظام جمهوری اسلامی، حفظ وضع موجود به هر قیمتی، عمیقاً منفعت دارند. قشر اجتماعی‌ای که منافع طبقاتی‌اش در گرو تداوم این نظام و ماندگاری آن است و لشکری از ریزه‌خواران «دین‌دار یا بی‌دین» را به دنبال دارد. حساب این طبقه و لایه‌ها و پایه‌های اجتماعی‌اش از دیگران جدا است.

رأی‌دهندگان ترکیب متفاوتی را شکل می‌دادند. ترکیبی از منافع طبقاتی، توهمات سیاسی و اجتماعی، مستأصل و به‌قول خودشان «ناگزیر» و قشرهای فقیری از جامعه که رأی‌دهندگان «معیشتی» خوانده می‌شوند.

اما جمعه ۲۹ اردیبهشت ۹۶، میلیون‌ها نفر دیگر (بیش از ۱۵ میلیون نفر) به‌رغم بمباران‌های تبلیغاتی به پای صندوق‌های رأی رفتند و جمهوری اسلامی قادر نشد «آرای خاکستری و سیاه» را آن‌طور که می‌خواست جلب کند. روحانی که آرزوی رأی بالای ۶۵ درصد را در

می‌زدند حتی نیم‌نگاهی به زنان و مردان دستفروشی نمی‌انداختند که در کنارشان، در کف خیابان تمام دارایی و منبع درآمدشان همان چندتکه لباس و ابزار پلاستیکی ارزانی است که روی دستمال چیده‌اند. این است دنیای انتخابات که به اندازه‌ی خود این جامعه، طبقاتی است با تمام بی‌رحمی و بی‌عدالتی تکان‌دهنده‌اش.

انتخابات و شرکت در آن یک امر خنثی نیست. علاوه بر این که به گفته‌ی خامنه‌ای: «انتخابات حفظ این نظام اسلامی است»، تأثیرات اجتماعی بسیار مضر دارد. مهم‌ترین تأثیر آن این است که هرگونه امید و حرکت به تغییر رادیکال وضع موجود را در انسان‌هایی که پای صندوق‌های رأی می‌روند، نابود می‌کند و افکارشان را در جهت تن‌دادن به ستمگری خشن و بی‌رحمی که این نظام بر پایه‌اش استوار شده شکل می‌دهد. کنترل فکری در دوره‌های انتخابات به اوج می‌رسد. مناظره‌های میان مردم و محدوده‌های فکشان به‌دقت و به‌طور منظم از بالا مهندسی شده و حدود مرز آن تعیین می‌شود. خط قرمزهای امنیتی ترسیم می‌شود و گریز از آن مساوی است با بازداشت و زندان. هیچ بحثی در مورد ریشه‌ی معضلات واقعی جامعه و این که راه‌حل چیست اجازت‌ی راه پیدا کردن، ندارد. انتخابات یعنی تحمیل نوع خاصی از فکر کردن به اکثریت مردم. بینش و تفکر انتخاب از میان «بد و بدتر» در واقع استدلالی است از طرف شرکت‌کنندگان در انتخابات برای موجه شمردن تقلای‌شان جهت یافتن پناهگاهی زیر بال و پر یک جناح از این جنایت‌کاران و دزدان و به‌طور کلی، سرمایه‌داران اسلامی حاکم در ایران. در نتیجه، قبل و بعد از انتخابات مقابله با این طرز تفکر و عمل شرکت در انتخابات و افشای همه‌جانبه‌ی ماهیت آن، همواره یکی از وظایف سیاسی بسیار مهم در تغییر افکار اکثریتی از مردم است که هیچ منفعتی در این نظام ندارند. این‌جا، نقطه‌ای بسیار فشرده برای تغییر طرز تفکر توده‌های مردم است. تغییر افکار مردم و رساندن آنان به این آگاهی که این نظام اصلاح‌ناپذیر است و باید با یک انقلاب آن را به‌طور رادیکال تغییر داد، بخش مهمی از تدارک انقلاب است. باید با جدیت و بدون هیچ ملاحظه‌ای با کسانی که در انتخابات شرکت کردند، برخورد کرد و این حرکت را با تیزی و هم‌زمان با محتوا محکوم کرد. باید با آن‌ها به جمع‌بندی از روش و طرز فکشان پرداخت و آن را نقد کرد و ضرورت و امکان علمی و عینی‌ساختن جامعه‌ای از نوع دیگر را به بحث و

جدل گذاشت. ■

## گزارشی از مناظره‌های خیابانی

### در شب‌های پیش از انتخابات

زن جوانی که می‌گفت دانشجوی فارغ‌التحصیل و بی‌کار است و دستبند سبزی داشت با احاطه‌ی کامل در زمینه‌های مختلف به قلدری ناشی از مرد بودن مخاطب‌اش (یک طرفدار رئیسی که می‌گفت پزشک است و دوران احمدی‌نژاد در خدمت او بوده است) برخاست و از کارنامه‌ی اقتصادی روحانی دفاع کرد. از پایین آمدن تورم، از بازشدن درهای بازار بین‌المللی برای فروش رسمی نفت، از بهره‌افتادن پروژه‌های اقتصادی، از ایجاد اشتغال و ... (همان دفاعیه‌های باند روحانی/جهانگیری). آقای پزشک مرتباً پُز می‌داد و از جراحی‌هایش در مناطق محروم با وجود تحریم‌ها و نداشتن وسائل پزشکی (معلوم نیست چند نفر را کشته تا جراح شده) مثال می‌زد تا ثابت کند بدون دارو و چاقوی جراحی و «کالاهای بنجل» دیگر مانند «ایرباس» (!!!) نیز می‌توان اقتصاد را اداره کرد. البته معلوم نیست چرا «اقتصاد مقاومتی» در ایران و زنونلا نمی‌تواند از این کالاهای بنجل یا کالاهای «بنجل‌تر» از آن مانند دارو، گندم، بهداشت، تکنولوژی ارتباطی و غیره تولید کند!

به‌دنبال بحث اقتصادی، «دیپلماسی» و رابطه‌ی با قدرت‌های جهانی مطرح شد. زن جوان به «دیپلماسی دیوار» (بالارفتن از دیوار سفارت عربستان و بریتانیا) اشاره می‌کرد و پزشک طرفدار رئیسی/احمدی‌نژاد می‌گفت: «دیپلماسی دیوار» را اصلاح‌طلبان با بالارفتن از دیوار سفارت آمریکا بنیان گذاشتند! نفر سوم از دوره‌ی نفت و مصدق جمع‌بندی می‌داد که چون مصدق با جهان تعامل نکرد، نتوانست از بریتانیا و آمریکا وام بگیرد و شکست خورد! نفر چهارم که دختر جوان بود با خشم می‌گفت: «زندگی فقط اقتصاد نیست. سال ۶۷ و نقش رئیسی هم هست». یک لمپن‌ها ر جواب داد که «آن‌ها مجاهدین خلق بودند که زنده‌زنده پوست می‌کنند». دختر گفت: «هر که بودند فرق نمی‌کند». فعال کمونیست گفت: «همه‌شان در آن جنایت -ونه فقط آن- درگیر بودند». در سوی دیگر، یک دانشجوی حامی رئیسی با تهریش اسلامی‌اش درگیر بحث با دانشجوی دیگر بود و تلاش می‌کرد دیگران را قانع کند که راه چاره فقر، انتخاب رئیسی است و در مورد سیاست‌های دستگیری و اعدام رئیسی خجولانه ابراز بی‌اطلاعی می‌کرد. در این بین، دختری از طرفداران روحانی جلوی خانم میان‌سالی که از کار برمی‌گشت را گرفت و پرسید: رأی می‌دهید؟ جواب: خیر! چرا؟ جواب: چون چیزهایی که من می‌دانم تو نمی‌دانی، برو کنار رد شوم! این خانم در ظاهر بی‌تفاوت بود اما وقتی متوجه شد جوانی دارد عکس‌های رئیسی را به دیوار می‌زند، به او نهیب زد: پسر جان مگر شعور نداری؟ جواب: به‌خدا پولش را لازم دارم و خودم به هیچ‌کس رأی نمی‌دم!

مرد میان‌سالی خطاب به هواداران رئیسی و قالیباف گفت: «همه‌تان بی‌شعور و نادان هستید ... در سال ۵۷ چه وعده‌هایی داده

شد؟ و...». یکی از دختران چادری طرفدار قالیباف وارد بحث شد و گفت: «ما همه چیز را بهتر از شما می‌دانیم. تاریخ را می‌دانیم و دانشگاه‌ها در جمهوری اسلامی خیلی بهتر از دوره قبل بوده است». این مرد گفت: «سوالاتی از تو می‌پرسم. قوام‌السلطنه کی بود؟» دختر من و منی کرد و پاسخ داد: «یک وزیر در دوره قاجاریه!» مرد او را افشا کرد و گفت: «نه وزیر بوده و نه در دوره قاجاریه. خاک بر سر علم و دانش و تاریخ در این نظام که این را به تو یاد نداده است!»

دختران طرفدار روحانی در مورد گشت ارشاد و کم‌شدن آن در دوره روحانی حرف می‌زدند و این که ما به همین قانع هستیم و می‌گفتند «زمان آرمان‌خواهی به‌سرآمده است». از این دختران سوال شد که آیا فقط به فکر خودتان هستید یا همه مردم؟ آیا فکر کرده‌اید که این همه دوره‌گرد که کل سرمایه‌شان از یک شب دوره‌نشینی شما کم‌تر است، چه‌طور زندگی می‌کنند؟ آیا فکر کرده‌اید که ایران فقط شهرهای بزرگ (آن هم بخشی از این شهرها) نیست و میلیون‌ها انسان در مناطق دیگر از بی‌آبی، نبود امکانات بهداشتی و آموزشی رنج می‌کشند؟ دوره «آرمان‌خواهی» به سر نرسیده است. آرمان‌خواهی، خیلی ساده فکر کردن و چاره‌اندیشی و راه‌حل برای همه‌ی این‌ها است و رأی‌دادن به کسانی که این‌ها را به‌همین روابط هستند، همدستی با مسببین این وضعیت است.

دختران می‌گفتند اگر «شما تحریمی‌ها رأی ندهید، مسئولیت آمدن رئیسی یا قالیباف بر گردن‌تان خواهد بود». خلاصه همان بحث‌ها و ادله‌های همیشگی.

می‌گفتند همه این هواداران قالیباف پول گرفته‌اند برای تبلیغ آمده‌اند. اما ما طرفداران روحانی خودجوش هستیم و از جیب خودمان هزینه می‌کنیم. یکی از هواداران قالیباف گفت: «اینم یک دلیل برای اینکه به قالیباف رأی بدیم. وقتی پول می‌دهد چرا نگیریم...!»

## گزارشی از شب

### ۳۰ اردیبهشت در تهران، پس از اعلام ریاست جمهوری حسن روحانی

از ساعت ۲ بعدازظهر که وزارت کشور رسماً روحانی را رئیس‌جمهوری ۴ سال آینده اعلام کرد، مردم در شهرهای مختلف به خیابان‌ها آمدند و از ساعت ۷ شب به بعد مراکز شهر تهران شاهد یکی از بزرگ‌ترین تجمعات بود. صدها هزار نفر از ۴ گوشه‌ی شهر با بوق و کرنا، با رقص و آواز به خیابان‌های بزرگ آمده و به اصطلاح «پیروزی» خود را جشن گرفتند. در ازدحام فشرده‌ی جمعیت که به‌سختی می‌شد راه باز کرد و جلورفت، چیزهای زیادی دیده و شنیده می‌شد. از کسانی که می‌گفتند فقط برای استفاده از یک فرصت «شادی دوره‌می» آمده‌اند در شرایطی که چنین فرصت‌هایی در کشور نادر است تا جوانانی که می‌گفتند خود رأی نداده‌اند چون کاندید مطلوب‌شان در میان این کاندیداها نبوده و صرفاً برای تماشا آمده‌اند. از پسران جوان

دانشجویی کرد که می‌گفتند نومیدانه به حسن روحانی رأی داده فقط برای این که ابراهیم رئیسی نیاید و این که بلاهایی که این رژیم بر سر ملت کرده را از والدین‌شان شنیده‌اند، تا دخترانی که با تردید می‌گفتند «چه می‌دانیم! حالا شاید گشت‌ارشاد برچیده شود!». از گروه‌هایی که شعارهای «مطالباتی» سر می‌دادند مانند: «وقت مطالبات! سندیکا، سندیکا!»، «وقت مطالبات! آزادی مطبوعات!»، «وقت مطالبات! یاحسین، میرحسین»، «وقت مطالبات! زندانی سیاسی آزاد باید گردد!»، تا گروهی که عربده می‌کشید «ما ایرانی هستیم، عرب نمی‌پرستیم!». در میان این هیاهوی درهم و برهم شاید بهترین شعاری که شنیده‌شد پاسخ جوانی به این گروه بود که شعار داد: «ما همه انسان هستیم! نژادپرست هم نیستیم! ما همه عرب هستیم!». شعار «مرگ بر شاه» هم داده شد که دخترچه‌ای از مادرش که به این شعار می‌خندید سوال کرد: «شاه کیه؟!». مادر در جواب گفت: «یعنی رهبر!».

از نیروهای سرکوب‌گر رژیم به‌طور آشکار خبری نبود، هرچند لباس شخصی‌ها حضوری داشتند. در پاسخ به این سوال که چرا از نیروهای سرکوب و گاردهای تفنگ به‌دست که در روزهای گذشته می‌دیدیم خبری نیست، جوانی گفت «چون زورشان به این جمعیت نمی‌رسد». اما این خوش‌خیالی بود. این نیروها حضور نداشتند چون قرار و سیاست بر این بود. وگرنه این نیروها قلب دولت ارتجاعی‌اند و تعلیم و سازمان‌یافته‌اند برای حفاظت از این دولت، وقتی که پایه‌هایش واقعاً به لرزه درآمد و به‌طور جدی زیر ضرب قرار گرفت، وارد میدان بشوند. اما این حرکت بزرگی که جریان داشت، فاقد محتوای خطرناک و به اصطلاح «ساختار شکنانه» بود. این ازدحام عظیم جمعیت دارای وجه اشتراک با این نظام بود پس می‌توانست در چارچوبه‌های مجاز باشد. با شعار «سندیکا، سندیکا»، کک رژیم هم نمی‌گزد و آسبیبی به او وارد نمی‌کند. همین‌طور با شعار «یا حسین، میرحسین» و امثالهم. همه‌ی این شعارها را در چارچوب نظام و در چنین مناسبت‌هایی می‌توان سر داد و حکومت هم می‌تواند تحمل‌اش کند. به جوانی گفته شد بیا حالا شعار علیه دولت دینی بده و جدایی دین از دولت را مطرح کن! بیا شعار علیه حجاب اجباری بده! اصلاً بیا شعار بده «مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده‌باد انقلاب!» بینیم چه اتفاقی می‌افتد. جوان گفت: «نه! این شعارها هزینه دارد. حتما می‌ریزند و می‌کشند و...».

عمیق‌ترین سوالات و دغدغه‌هایی که طرح شد این دو مورد بود: ۱- انقلاب کردن و مبارزه برای سرنگونی هزینه‌ی خیلی سنگینی دارد و با یکی دو هزار نفر نمی‌شود این‌ها را انداخت. ۲- اگر شما به‌جای این‌ها بودید چه می‌کردید (درواقع می‌پرسیدند برنامه‌ی شما برای اداره‌ی این جامعه چیست) و می‌پرسیدند از کجا معلوم که وقتی شما به قدرت رسیدید همین کارها را نمی‌کنید؟

هر دو سوال جدی و محقانه هستند که می‌توانیم و باید به آن پاسخ صحیح بدهیم! ■

«آتش»

# انتخابات در کردستان افشاگر چهره‌ی سازش کاران و رفرمیست‌ها

چند هفته مانده به انتخابات در کردستان نیز بحث درمیان احزاب، سازمان‌ها و هم‌چنین مردم بالا گرفت. انجام هم‌زمان انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخابات شورای شهر باعث شد که برخوردهای متنوعی به‌وجود بیاید. یک‌سری کلا انتخابات را تحریم کردند و برخی دیگر انتخابات ریاست‌جمهوری را تحریم اما شرکت در انتخابات شوراهای شهروستا را توصیه می‌کردند و برخی دیگر موافق با شرکت در هر دو انتخابات بودند.

جریان سابقه‌دار سازشکار سنتی که در واقع همکاران جمهوری اسلامی در کردستان هستند مانند جبهه‌متحد کرد با چهره‌هایی مثل چاللی‌زاده و طیف دیگر اصلاح‌طلبان کرد، به‌کلی تعارف را کنار گذاشته و هم‌صدا با احزاب ارتجاعی به اصطلاح سراسری به دروغ‌پردازی در مورد «خدمات دولت روحانی در چهارساله گذشته» پرداختند و عمداً بر فجایع چندسال اخیر کردستان مانند وضعیت تولید، بیکاری و فقر ناشی از آن و بروز بسیار آشکار و دهشت‌انگیز آن در آسیب‌هایی مانند کول‌بری، بی‌خانمانی، استثمار، ستم بر زنان، کم‌آبی و وضعیت اسفبار زندگی و کار کشاورزان و ... چشم بسته و بدون شرم از مردم کردستان خواستند که در انتخابات شرکت کنند و به روحانی و کاندیداهای منتسب وی در ارتباط با شوراهای شهروستا رأی بدهند.

از سوی دیگر برخی از احزاب اپوزیسیون کردستانی مانند حزب دموکرات کردستان و جماعت سازشکار و ارتجاعی کومله مهتدی که در دهه گذشته پس از فراز و فرودهای فراوان از جنبش سبز و «اصلاح‌طلبان» حکومتی دفاع می‌کردند، این‌بار به همراه چند حزب دیگر اپوزیسیون کردستان مانند کومله سازمان کردستان حزب کمونیست ایران به رهبری ابراهیم علیزاده و خهبات از احزاب مرتجع متحد پا سازمان مجاهدین خلق، مشترکاً بیانیه‌ای را در تحریم انتخابات صادر کردند. البته گفته شد که جریان مهتدی و حزب دموکرات کردستان با تحریم انتخابات شوراهای شهر و روستا مخالف بودند. جریان وابسته به پژاک به نام «کودار» نیز به‌شکل غیرفعال اعلام کرد که انتخابات

ریاست‌جمهوری را تحریم می‌کند اما شرکت در انتخابات شورای شهر را به عهده خود مردم می‌گذارد. در میان احزابی که انتخابات را تحریم کردند حزب دموکرات کردستان که در واقع نماینده بورژوازی کرد است و سال گذشته در کردستان چند عملیات نظامی انجام داده‌بود، دورنمایش از ایجاد تغییر در کردستان از طریق اتکا به برخی از امپریالیست‌ها و دولت‌های مرتجع منطقه‌ای است، امری که رهبری آن حزب از بیان آن ابایی ندارد.

در مجموع آن‌چه که در کل حرکت سازمان‌ها و احزاب کردستانی غایب و یا بسیار کم‌رنگ است جهت‌گیری انقلابی و رویکرد استراتژیک در مورد انقلاب است. در برنامه آن احزاب به‌ندرت در مورد امر انقلاب و افشای چهره سرمایه‌داری و عملکرد آن در سطح منطقه‌ای و جهانی به چشم می‌خورد. اغلب آن‌ها از موضع ناسیونالیستی به اصطلاح منفعت‌گردد به مسائل نگاه می‌کنند و نتایج دهشت‌بار حکومت کردی در کردستان عراق، به عنوان ایده‌ای مثبت تبلیغ می‌شود.

درصد بالایی از مردم کردستان معمولاً انتخابات حکومتی را تحریم می‌کنند البته گاهی درصد تحریم‌کنندگان پایین‌تر بوده است که از جمله دلایل این امر را می‌توان رشد جریان سازشکار در کردستان و ضعیف شدن جریان انقلابی در کردستان دانست.

امسال به دلایل مختلف جمهوری اسلامی تصمیم گرفت درصد کمتری از کسانی که خود را کاندید شرکت در انتخابات شورای شهر در کردستان کرده بودند، رد صلاحیت کند. البته همانند انتخاب ریاست جمهوری کاندیدهایی صلاحیت‌شان تأیید می‌شود که شرایط تحمیلی مانند التزام عملی به ولایت‌فقیه و غیره را پذیرفته باشند. به‌رحال انتخابات شوراهای شهر و روستا در کردستان هم عبارت است از انتخاب تعدادی از کاندیداها که از فیلتر عبور کرده‌اند. اما چارچوب شوراهای شهر و روستاها (که اصلاً هیچ‌ربطی ندارد به شوراهایی که خودجوش و یا با یاری نیروهای انقلابی در برخی از شهرها مانند سنندج و سقز بعد از انقلاب ایجاد شده بودند)، بسیار تنگ است. مسائل شهرهایی نسبتاً

بزرگ مانند سنندج با توجه به این‌که بودجه اختصاص داده شده به استان کردستان در مجموع بسیار کم است با شرکت اعضای شورای شهر، گیریم صادقانه و فعال، قابل حل نیست. امروز چهره‌ی شهرهای کردستان شبیه به بسیاری از شهرهای سایر مناطق ایران است. مسئله‌ی بزرگ این شهرها، حاشیه‌نشینی و کمبود شدید وسائل حمل و نقل عمومی و مشکلات ناشی از آلودگی هوا می‌باشد. آن‌چه سال‌هاست با آن روبرویم این است که تغییر بسیار ناچیزی در وضعیت حاشیه شهرها صورت می‌گیرد. در جریان تضادهای میان طرفداران روحانی و رئیسی، روزنامه شرق افشا کرد که اکثریت حاشیه‌نشین‌های شهر مشهد در خانه‌هایی محقر زندگی می‌کنند که هنوز سند ندارد و تولیت آستان قدس رضوی خود را مالک آن‌ها می‌داند و ادعا می‌کند چون زمین‌های آن‌جا وقفی است، نمی‌شود که به ساکنین آن خانه‌ها سند داد!

مشکلاتی مانند حاشیه شهرها در نتیجه کارکرد نظام سرمایه‌داری و در نتیجه مهاجرت صدها هزار نفر از روستا به شهر به‌وجود آمده و با چند اصلاح این‌جا و آن‌جا حل نمی‌شود.

بسیاری از مسائل شهری و هم‌چنین روستایی مثل بهداشت و یا گسترش مراکز ورزشی و تفریحی و فرهنگی و حتی نرخ کرایه حمل و نقل عمومی و تصویب طرح‌های شهری به‌عهده شورای شهر و روستا است ولی همه این‌ها با مسئله بودجه و معضلات ناشی از شکل‌گیری شهرهای باد کرده و معوج‌گره‌خورده و با نیت این یا آن نماینده‌ی از فیلتر گذشته‌ی شورای شهر حل نمی‌شود. آنانی که مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می‌کنند در واقع این توهم را دامن می‌زنند که تحت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، می‌توان تغییرات اساسی ایجاد کرد. به‌طور مثال در شهر سنندج مانند بسیاری از شهرهای دیگر مشکلات عدیده‌ی فاضلاب شهری، حمل و نقل عمومی، ترافیک و بهداشت بسیار نازل در شهرک‌های حاشیه‌ای مانند نایسرو وجود دارد. برخی از این مسائل را شاید بتوان به‌طور جزئی حل کرد اما مسائل کلان مانند بهداشت عمومی در حاشیه‌ی شهرها

و یا معضل ریزگردها و آلودگی هوا را نمی‌توان.

در برخورد به شرکت یا عدم شرکت در انتخابات شورای شهر و روستا مشکل اصلی مربوط به راه تغییر است. نیروهای رفرمیست و سازشکار مدام مردم را به صبر و حوصله دعوت می‌کنند. توده‌های مردم به‌طور خودبه‌خودی نسبت به شرایط موجود اعتراض کرده و واکنش نشان می‌دهند اما این نیروها تلاش می‌کنند تا مبارزه و مقاومت مردم را به اجرای ناسیونالیسم و «مطالبه‌گری» بیندازند.

کمونیست‌های انقلابی در مقابل خطوط رفرمیستی و سازشکارانه بایستی خط و استراتژی انقلاب کمونیستی را جلو بگذارند. انقلابیون کمونیست سابقه درخشانی در تعلیم و تربیت توده‌ها به منظور دست‌زدن به انقلاب دارند. آن‌ها در روسیه از طریق نشریه «ایسکرا» یک نسل را تعلیم دادند که چگونه زندگی کنند و چگونه بمیرند. در انقلاب چین نیز کمونیست‌های انقلابی تحت رهبری مائو، متشکل در حزب کمونیست چین به جنگ انقلابی دست زدند و در جریان آن چهره‌ی بسیاری از مناطق را دگرگون کردند و با کسب قدرت سیاسی تحولات عمیقی در جامعه به‌وجود آوردند. باید از این تجارب آموخت و سنتز آنها را به کار بست.

در شرایط کنونی امکانات و راه‌حل‌های قطعی برای بسیاری از مسائل موجود است اما از آن‌جا که قدرت سیاسی در دست سرمایه‌داران است، به‌جای بهبودیافتن اوضاع، وضعیت برای اکثریت مردم بدتر می‌شود. چند هفته مانده به انتخابات، گوشه کوچکی از جنایات روزمره نظام سرمایه‌داری را در انفجار معدن زغال‌سنگ در شمال ایران دیدیم که در جریان آن، ده‌ها کارگر کشته شدند. تکنولوژی و راه‌حل برای جلوگیری از چنین فاجعه‌ای موجود بود اما سرمایه‌داری به‌خاطر منفعت و سود، از آن برای ایمنی کارگران استفاده نکرد.

کلید رهایی مردم از این مصائب، در انجام یک انقلاب تحت رهبری حزب کمونیست، کسب قدرت سیاسی از طبقه‌ی سرمایه‌دار و سازمان‌دادن جامعه سوسیالیستی و برقراری کمونیسم جهانی است. ■

کاو اردلان

# گنجشک‌های مائو و کلید روحانی

شیرزاد عبداللہی روزنامه نگار طرفدار جناح اعتدالی جمهوری اسلامی در کشمکش‌های تبلیغاتی انتخابات ریاست جمهوری ایران، در نوشته‌های با عنوان مائو و قتل عام گنجشک‌ها تجربه چین سوسیالیستی را مورد حمله قرار داد.<sup>۱</sup> او مثلاً برای پاتک‌زدن به قالیباف و رئیس‌اعدا کرد، انقلابیون واقع‌گرا نیستند و با اراده‌گرایی «راه‌حل‌های واقع‌گرایانه کارشناسان را... تحقیر می‌کردند و معتقد بودند با نیروی اراده و خواستن می‌توان همه مشکلات را حل کرد». سپس مدعی می‌شود این «اراده‌گرایی» و «پرواز کردن فراتر از واقعیت» خصلت آرمان‌گرایی است و فقط مختص انقلابیون ایران نیست و لنین و مائو هم چنین کردند و الگوی صنعتی مائو که خواهان جبران عقب‌ماندگی چین بود، به شکست و فاجعه انجامید. این الگو چنان نامنتطب با واقعیت و غیرکارشناسانه بود که حتی مائو برای جلوگیری از خورده شدن محصولات کشاورزی توسط گنجشک‌ها، دستور قتل عام آن‌ها را صادر کرد و این مسئله برهم خوردن تعادل اکوسیستم و نابودی بیشتر کشاورزی و نهایتاً قحطی و مرگ ۲۰ میلیون نفر را به دنبال داشت! عبداللہی در ادامه نتیجه می‌گیرد که «انقلاب‌ها معمولاً وقتی به بلوغ می‌رسند، از این‌گونه خطاها مرتکب نمی‌شوند. انقلابی‌ها... در دوران بلوغ متخصص‌ها را به خدمت می‌گیرند». فراخوان نوشته او در مقابل به قول خودش «پوپولیسم» و «بی‌راهه» قالیباف و رئیس، «راه» دولت روحانی است.

اما نوشته کوتاه او به جز فراخوان بی‌شماره شرکت کردن در انتخابات جمهوری اسلامی و برگزیدن یکی از حافظان و مجریان فاجعه سی و چند ساله جاری در ایران، مجموعه‌ای از دروغ‌های وقیحانه و ادعای بدون فاکت را هم به ریش مخاطبش می‌بندد.

یکم: باید از عبداللہی پرسید آمار ۲۰ میلیون مرگ در قحطی چین، فرمان قتل عام گنجشک‌ها توسط مائو، نامرغوب بودن کیفیت فولادهای تولید شده و غیره را از کجا آورده است؟! این‌ها همان افسانه‌های کتاب‌های زرد ضد کمونیستی مانند «مائو داستان ناشناخته» هستند که ژورنالیسم بی‌مایه ایرانی هم بی‌هیچ پشتوانه‌ای تکرار می‌کند.

دوم: منظور عبداللہی از «انقلابیون ایران» و قیاس آن‌ها با لنین و مائو چیست؟ رئیسی و قالیباف، روحانی و رفسنجانی، احمدی‌نژاد و موسوی، خاتمی و خامنه‌ای و خمینی و دیگر چهره‌ها و سران هر جناح حکومتی در ایران نه انقلابی بلکه ضد انقلابیون اسلام‌گرایی بودند که با سرکوب انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران و بر ویرانه‌های امید به تاراج رفته مردم و کشتار و قتل عام فرزندان، یک رژیم سرمایه‌داری بنیادگرای دینی را تأسیس کردند. وظیفه اسلام‌گرایان در ایران نه انقلاب و تحول اجتماعی جامعه بلکه سرکوب انقلاب و خفه کردن آن بود.

سوم: تلاش برای شبیه‌سازی میان نگرش دولت‌های سوسیالیستی شوروی و چین به واقع‌گرایی، علم و نگاه کارشناسانه به مسائل با ضد انقلابیون اسلام‌گرا در ایران، دروغ و وقاحت بی‌مرز است. انقلاب سوسیالیستی در شوروی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) و چین (۱۹۷۶-۱۹۴۹) با نقد دین، خرافه و جهل مذهبی و تأکید بر ماتریالیسم دیالکتیک، روش علمی و حقیقت‌جویی علمی همراه بود. حال آن که تفوق ضد انقلاب اسلام‌گرا در ایران با تسلط یاهوهای آیات قرآن، مزخرفات نهج البلاغه، خرافات شرع، اراجیف احادیث و خزعبلات روایات و ادعیه اسلامی و شیعی همراه بود. در شوروی و چین سوسیالیستی کارزارهای عظیم برای بردن علم به میان توده‌های مردم در جریان بود اما در جمهوری اسلامی ایران چه در دوران اصول‌گرایان و چه اصلاح‌طلبان و اعتدالی‌ها، بازار برنامه‌های ارتجاعی سازمان‌یافته و دولتی برای سفر به مکه، کربلا و جمرکن و دعا‌های هفتگی و روزانه به راه بوده است.

چهارم: الگوی توسعه سوسیالیستی در چین مائوئیستی که بر تکامل متوازن صنعت و کشاورزی با تأکید بر نیازهای مردم، پیشروی انقلاب اجتماعی و جهانی و مشی توده‌های همراه بود نه فاجعه که به درخشان‌ترین دستاوردها در تحول بنیادین اقتصاد و جامعه به نفع اکثریت مردم در تاریخ بشر منجر شد.<sup>۲</sup> کافی است دستاوردهای چین سوسیالیستی در عمر ۲۷ ساله آن را با ۴۰ سال نکبت و فاجعه در جمهوری اسلامی از جمله دولت‌های سازندگی، اصلاحات و اعتدال مقایسه کنیم.

ریشه‌کن کردن اعتیاد از جامعه، حل مشکل مسکن، از بین بردن تن‌فروشی زنان، جهش‌های بزرگ در مسیر رهایی زنان و برابری در چین،<sup>۳</sup> ریشه‌کن کردن گرسنگی و حل مشکل غذا برای ۸۰۰ میلیون نفر در دهه ۷۰ میلادی، رشد شاخص‌های بهداشت عمومی و دانش فنی در سراسر چین، برابری ملل ساکن در چین و تغییر تفکر توده‌های مردم در مسیر هنر و علم و فلسفه را مقایسه کنید با عملکرد جمهوری اسلامی همین امروز! الگوی توسعه در چین سوسیالیستی چنان تأثیرات عمیقی بر جامعه چین گذاشت که حتی اقتصاددان‌های مدافع سرمایه‌داری و طرفدار چین پس از کودتای بورژوازی (۱۹۷۶ تا به امروز) هم نمی‌توانند اثرات مثبت آن را انکار کنند.<sup>۴</sup>

پنجم: عبداللہی در مقابل «اراده‌گرایی» که به انقلابیون کمونیست نسبت می‌دهد و مدعی است به فلاکت و برهم خوردن تعادل محیط‌زیست منجر شد، از «کارشناسان» و اعداد و ارقام‌شان در نظام سرمایه‌داری و الگوی توسعه سرمایه‌دارانه دفاع می‌کند. پس این الگو و اعداد و ارقام را روشن بیان کند. حتماً منظورش پیامدهای هولناک الگوها و برنامه‌های سرمایه‌دارانه در کشورهای جهان سوم نیست که به فقر مفرط، گرسنگی و فلاکت صدها میلیون نفر در آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا و از جمله ایران منجر شده است. آیا ۱۰ میلیون فقیر طبق آمار خود جمهوری اسلامی که محصول الگوهای اقتصادی نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در دوران ریاست هاشمی رفسنجانی و پس از آن بوده را هم باید جزء این «کارشناسی‌ها» به حساب آورد؟ مهاجرت و بی‌خانمانی ده‌ها میلیون روستایی در سراسر جهان سوم و از جمله ایران و زندگی فکلات بارشان در زاغه‌های حاشیه شهرها هم جزء این آمار کارشناسانه است؟ نابودی محیط‌زیست نه تنها در بنگلادش، مکزیک، نیجریه، هند و ایران بلکه در کشورهای امپریالیستی هم جزء این الگوهای کارشناسانه است؟ خشک شدن دریاچه‌ها و تالاب‌های ایران محصول الگوهای توسعه و مدیریت و سدسازی دولت‌های سازندگی، اصلاحات و اعتدال نیست؟ بحران آلودگی هوا و ریزگردها در تهران و خوزستان در کدام دولت سرمایه‌داری در ایران و طبق کدام الگوی «کارشناسانه» رخ داده است؟ سیاست‌های سرمایه‌محور کشاورزی در دولت هاشمی رفسنجانی که عیناً در دولت‌های پس از او تداوم پیدا

## سیامک صبوری

### پانوش:

۱ عبداللہی، شیرزاد (۱۳۹۶) مائو و قتل عام گنجشک‌ها. روزنامه همدلی. سال سوم. شماره ۵۹۱. دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۶

۲ در مورد الگوی توسعه در چین سوسیالیستی نگاه کنید به: لوتا، ریموند (۱۳۹۴) تاریخ واقعی کمونیسم. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

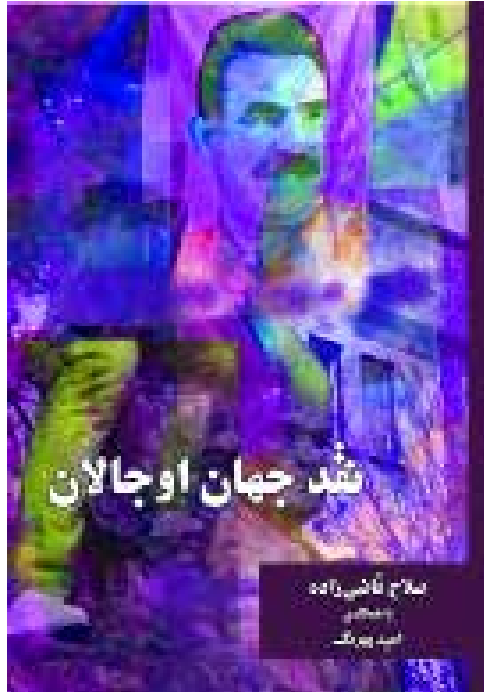
۳ نگاه کنید به: بروایل، کلودی (۱۳۹۰) نیمی از آسمان؛ درباره رهایی زنان در چین. ترجمه منیر امیری. نشر اینترنتی از حزب کمونیست ایران (م ل م)

۴ نگاه کنید به: کوز، رونالد؛ نینگ وانگ (۱۳۹۳) چین چگونه سرمایه‌داری شد. ترجمه پیمان اسدی. تهران. انتشارات دنیای اقتصاد

چنین می‌نماید که قرارداد اجتماعی و توافق مردمی است که برای مبادله با یکدیگر از حق برابر و آزادی عمل و آزادی انتخاب برخوردارند، اما محتوی این آزادی به شکلی است که یکی «آزادانه» می‌تواند استثمار کند و دیگری یا «آزادانه» به استثمار شدن تن بدهد و یا «آزادانه» از گرسنگی بمیرد. لذا نمی‌توان دموکراسی را ورای این رابطه‌ی اجتماعی و تولیدی استثماراری تحلیل و ارزیابی کرد. در قلب مفهوم مدرن «دموکراسی»، مالکیت خصوصی و روابط تولیدی و بدون از بین بردن مالکیت خصوصی و روابط تولیدی و اجتماعی برخاسته از آن و ریشه‌کن کردن چهارکلیت توسط دولت و دیکتاتوری پرولتاریا، هر فرم و شکل دیگری از دموکراسی لاجرم در چهارچوبه‌ی دموکراسی بورژوازی و روابط مدرنیته‌ی کاپیتالیستی قرار خواهد گرفت.

واقعیت علمی نشان می‌دهد برای حل تضادی که بشریت را به وضعیت فعلی کشانده نمی‌توان به دموکراسی اکتفا کرد و از طریق رفرم‌های دموکراتیک، این سیستم و دهشت ساختاری آن را تخفیف داد یا برای مردم قابل تحمل‌تر کرد. رهایی بشریت نیازمند گذر کردن به ورای حق بورژوازی و دموکراسی و رسیدن به جامعه‌ای است که در آن چیزهایی به نام «حق» و «دموکراسی» و «برابری»، بی‌معنا و بلاموضوع باشد و آن جامعه، جامعه‌ی کمونیستی است. در جامعه‌ی کمونیستی رابطه‌ی میان انسان‌ها نه بر اساس مبادله‌ی کالایی و برابری در این مبادله، بلکه بر مداری بنیاداً متفاوت بنا می‌شود. یعنی بر همزیستی آزادانه و تعاون آگاهانه‌ی جمعی مردم و شعار راهبردی «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش» استوار است. (آواکیان ۱۳۹۳ و ۱۳۷۱) در چنین جامعه‌ای اساساً چیزی به نام نابرابری وجود ندارد که مردم در مقابل آن نیازمند «حق برابر» باشند یا به دموکراسی برای تأمین و تضمین این حق نیاز داشته باشند. بنابراین هدف نهایی کمونیست‌ها و انقلاب کمونیستی نه دستیابی به «دموکراسی ناب» و «دموکراسی حداکثری» و «برابری مطلق» بلکه دستیابی به جامعه‌ای است ورای دموکراسی و برابری و حق بورژوازی. باب آواکیان این مساله را چنین توضیح می‌دهد: «هر زمان که سخن از دموکراسی، از هر نوع آن در میان باشد نشانه این است که تفاوت‌های طبقاتی و تخصّصات اجتماعی و به همراه آن‌ها دیکتاتوری هنوز موجود است و فی‌الواقع وجه مشخصه جامعه‌اند. هر آینه که جامعه چنین نباشد، دیگر امکان یا ضرورت

ادامه در صفحه بعد



**عنوان فصل سوم کتاب: دولت و کنفدرالیسم دموکراتیک: تن زدن از انقلاب و تن دادن به وضع موجود شماره پیش را به توضیح و نقد نظریه «اقتصاد دموکراتیزه شده» اوچالان اختصاص دادیم. در این بخش فصل سوم را با نقد روایت اوچالان از «دموکراسی» به پایان می‌رسانیم.**

و مضمون طبقاتی حاکم بر دموکراسی چیست؟ پایه‌ی طبقاتی دموکراسی مدرن، روابط اجتماعی برآمده از تولید کالایی سرمایه‌داری است و به لحاظ تاریخی، محصول تکوین نظریه‌ی دولت بورژوازی (دولت دموکراتیک) است که از اواخر قرن ۱۸ تا اواسط قرن ۱۹ میلادی به عنوان روینای نظام در حال عروج سرمایه‌داری تدوین شد. دموکراسی سیاسی به‌عنوان یک نظریه و یک مدل حکومتی، ایده‌ای است که فیلسوفان سیاسی و نظریه‌پردازان بورژوازی برای گسستن محدودیت‌های اجتماعی متعددی ارائه دادند که نظم فئودالی بر دست و پای نیروی کار زده بود. پیشرفته‌ترین و تکامل یافته‌ترین اشکال نظریه‌ی دموکراسی مدرن بر یک اصل ایدئولوژیک مفروض یعنی «برابری مردم در حق حیات آزاد» بنا شده است. نظام سرمایه‌داری در جریان عروج و غلبه بر نظم فئودالی نیازمند این بود تا اکثریت مردم به‌عنوان نیروی کار آزاد به شهرهای جدید بورژوازی آمده و نیروی کارشان را به بورژواها و کارخانه‌های تازه تأسیس و در حال گسترش آنان بفروشند و اصطلاحاً پرولتر بشوند.

اما نظم سیاسی و جهان‌بینی فئودالی که اکثریت مردم را به‌عنوان دهقان به زمین وابسته کرده بود، مانع بزرگی در این راه بود و بورژوازی نیاز داشت از طریق سخنگویان و نظریه‌پردازانش در ساحت تئوری، به مقابله با فئودالیسم برخیزد و به همین دلیل ایده‌ی «انسان‌های برابر» و «دموکراسی

اوچالان نیز مانند بسیاری از بورژوا-دموکرات‌ها و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری، دموکراسی را از معنای حقیقی و ماهیت طبقاتی و اجتماعی و بستر تاریخی آن جدا کرده و آن را به صورت امر در خود و فراطبقاتی معرفی می‌کند. گویی دموکراسی نظریه و مدل اجتماعی‌ای است که همواره به صورت ذاتی و در کنار مردم بوده است و فقط مشکل این بود که انسان‌ها به علت دچار شدن به بیماری دولت‌گرایی، از آن دور شدند و امروز با اجتناب از کسب قدرت دولتی باید دوباره به این ذات دموکراتیک بازگردند. او برای این اکسیر ابدی و ازلی، فاکت تاریخی هم جور می‌کند و ترکیبات مبهمی چون «دموکراسی تاریخی قبایل و کلان‌ها» را پیش می‌گذارد ولی در مجموع درک او از دموکراسی دارای همان ویژگی‌های نظریه‌ی دموکراسی بورژوازی است یعنی آن را پدیده‌ای بدون تاریخ، ذاتی و ورای طبقات اجتماعی می‌بیند.

بر خلاف نظر اوچالان دولت و دموکراسی مانع‌الجمع نیستند. درواقع یک چیز هستند. نفس وجود دموکراسی در هر جامعه‌ی طبقاتی‌ای - حتی جامعه‌ی سوسیالیستی - بیانگر وجود ضد آن یعنی دیکتاتوری به معنی - تسلط و هژمونی یک طبقه بر طبقات دیگر- است. «دموکراسی فراطبقاتی» فقط یک لفظ و چیزی ناموجود است. بر پیشانی هر شکلی از دموکراسی و هر شکلی از دولت، لاجرم افق و سمت‌گیری یک طبقه مشخص حک شده‌است و بنابراین باید دید محتوی

## معرفی کتاب «نقد جهان اوچالان»

فصل سوم: بخش چهارم و نهایی از فصل سوم

نام کتاب: نقد جهان اوچالان

نویسنده: صلاح قاضی زاده با همکاری امید بهرنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵

نقد جهان اوچالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوچالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. کتاب شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول و دوم و سه بخش از فصل سوم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این جا به معرفی بخش چهارم و نهایی از فصل سوم می‌پردازیم.

## دموکراسی

**نقد جهان ...**

سخن گفتن از دموکراسی نیز در میان نخواهد بود». (آوکیان ۱۳۷۱) بنابراین باید دید انواع «نظام‌های دموکراتیک» در اشکال گوناگون پارلمانی، فدرالی، خودگردان، کانتونی و غیره اساساً به کدام طبقه و به کدام افق و به کدام برنامه خدمت می‌کنند. آیا در خدمت در هم شکستن دولت‌ها و روابط موجود هستند یا ترمیم و اصلاح آن‌ها؟ در خدمت کاستن و از بین بردن شکاف‌ها و تمایزات طبقاتی و تبعیض‌های اجتماعی هستند یا تعدیل و توجیه و ادامه‌ی حیات آن‌ها؟ در خدمت به از بین بردن بورژوازی به مثابه‌ی یک طبقه در سطح داخلی و بین‌المللی و خلع حاکمیت از اقلیت سرمایه‌دار در کشورهای مختلف و در سطح جهان هستند یا کنار آمدن و همزیستی با آن؟

اما هدف نهایی انقلاب کمونیستی به این معنا نیست که مبارزه علیه نابرابری‌ها و تبعیض‌ها، از جمله ستم‌گری ملی بخش مهمی از پیش‌برد این انقلاب نیست. مسلماً هست. اما همه‌ی این مبارزات به گونه‌ای پیش برده می‌شوند که راه را به سوی هدف نهایی کمونیسم بازکنند. همچنین، به معنای آن نیست که جامعه‌ی سوسیالیستی جامعه‌ای غیردموکراتیک است، به هیچ‌وجه. یکی از وظایف دولت سوسیالیستی نابودکردن تبعیض‌های ملی و جنسیتی و اعمال برابری و همچنین نگرهانی از حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی فردی است. چراکه تحقق جامعه‌ی کمونیستی یک پروسه‌ی تاریخی بلندمدت است و تا رسیدن به کمونیسم یک دوران گذار وجود دارد: گذار از جامعه‌ی سوسیالیستی به کمونیسم جهانی. جامعه‌ی سوسیالیستی همواره جامعه‌ای طبقاتی است و اگرچه کیفیتاً با جوامع طبقاتی پیش از خود تفاوت دارد و دوره‌ی گذاری است به سمت جهان بی‌طبقه، اما طبقات متخاصم و برخی از نشانه‌ها و علایم جامعه طبقاتی از جمله تبعیض‌ها و نابرابری‌ها کماکان در آن وجود دارند و این گذار در واقع به سمت محوکردن این تمایزات و شکاف‌ها است. آن چنان که مارکس می‌گوید جامعه سوسیالیستی از بطن جامعه سرمایه‌داری سر بر آورده و هنوز بقایای حق بورژوازی و نابرابری‌های باقی‌مانده از جهان کهن بر دوش این جامعه سنگینی می‌کند.

(مارکس ۱۳۹۱: ۱۷) در این است که مسأله‌ی دموکراسی برای انقلاب پرولتری و دولت سوسیالیستی اهمیت می‌یابد. این جامعه و دولت گذار به سوی کمونیسم جهانی چنان که در اسناد مربوط به سنتز نوین می‌خوانیم: «لازمه‌اش این است که در هر قدم از این مسیر گذار، برای حذف نابرابری‌های اجتماعی و به اجرا در آوردن حقوق برابر در جامعه سوسیالیستی بکنجیم و در عین حال تغییرات لازمه برای فراتر رفتن از برابری را به پیش ببریم. جامعه سوسیالیستی باید بکوشد برابری و سایر تبارزات حق بورژوازی را پشت سر بگذارد و باید در هر یک از مراحل تکاملی انقلاب سوسیالیستی فعالانه و به حداکثر ممکن به تغییر روابط و ایده‌ها در این جهت مشغول باشد». (لوتا، دونیا و ک. جی. آی ۱۳۹۳: ۴۴)

این دولتی دموکراتیک است اما نه به معنای دموکراسی بورژوازی بلکه دموکراسی سوسیالیستی. این دموکراسی به لحاظ فرم و از نظر اشکال مشارکت توده‌های مردم در حیات و سرنوشت سیاسی‌شان با دموکراسی بورژوازی متفاوت است. اراده‌ی واقعی توده‌های مردم از طریق نهادها و فرآیندهای گوناگون اعمال می‌شود. از طریق نهادهای تصمیم‌گیری و اعمال قدرت توده‌ای مانند کمون‌های خلق یا شوراهای مردمی و همچنین از طریق یک نظام نمایندگی انتخابی و دموکراتیک. اما مهم‌تر از شکل‌های اعمال اراده واقعی توده‌های مردم، این دموکراسی به لحاظ محتوی و جهت‌گیری سیاسی و طبقاتی به‌طور کامل و بنیادین از دموکراسی بورژوازی، متمایز و متفاوت است و همین تفاوت اساسی است که اعمال اراده‌ی واقعی توده‌های مردم از طرق گوناگون را امکان‌پذیر می‌کند. چراکه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را لغو کرده و آن را اجتماعی می‌کند، قانون ارزش را مهار کرده و بازار مبادله‌ی بورژوازی را از میان برداشته است و جهش‌وار تمایزات و تبعیض‌های اجتماعی را کاسته و در جهت نابودی‌شان پیش می‌رود. دموکراسی سوسیالیستی و نظام سیاسی و اجتماعی آن بر اساس یک تحلیل واقعی از عملکرد بقایای جامعه طبقاتی، از یاد نمی‌برد که بدون ایجاد تغییرات ریشه‌ای و اساسی در نظام روابط تولیدی جامعه و محدودکردن و از بین بردن تمایزات اجتماعی و تضادهایی مانند تضاد میان

کار فکری و کار بدنی، با هر فرم به ظاهر رادیکال و مشارکتی‌ای نمی‌توان زمینه‌ی واقعی مشارکت توده‌ها در فرآیند تعیین سرنوشت‌شان را فراهم کرد. اما مدرنیته‌ی دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک عبدالله اوجالان نه تنها به هیچ‌کدام از این ضرورت‌های عاجل و مادی مثل کسب قدرت سیاسی برای نابودی چهارکلیت و از بین بردن زمینه‌های مادی مداوم تبعیض‌ها و نابرابری‌های نشأت گرفته از شیوه تولید سرمایه‌داری، پاسخ نمی‌دهد بلکه به دنبال حفظ آنها منتهی به شکل اخلاقی و وجدانی است و بدین ترتیب، سقف بینش رهایی را به چهارچوبه‌ی محدود و تنگ ایدئولوژی این سیستم یعنی دموکراسی محدود می‌کند. این‌جا است که راهکار اوجالان چون به مبانی مادی تولید و مداوم تبعیض‌ها و نابرابری و بهره‌کشی هجوم نمی‌برد و فقط به دنبال اصلاح آن‌ها و اخلاقی‌کردنشان است، اساساً از حیثه و مرزهای سرمایه‌داری و مدرنیته‌ی کاپیتالیستی فراتر نمی‌رود و کماکان شکلی از همان روابط و همان مناسبات است. بنابراین دموکراسی مورد نظر اوجالان و پیروانش به‌رغم ادعا و حتی فرم به‌ظاهر متفاوت و رادیکال‌ش، به لحاظ محتوی و مضمون همان دموکراسی بورژوازی پایبند به مالکیت خصوصی و حق بورژوازی و روابط کالایی سرمایه‌داری است. می‌بینیم که بر خلاف ادعای اوجالان، این اندیشه‌ی مارکس و مارکسیسم نیستند که در رابطه با مسأله دولت به سازش و همدستی با مدرنیته و کاپیتالیسم می‌رسند بلکه این خود اوجالان و اندیشه و استراتژی و خط و مشی او است که هم در جریان عمل سیاسی به همزیستی و سازش با دولت‌های کاپیتالیستی تن می‌دهد و هم از نظر فکری و بینش نظری، به دموکراسی بورژوازی و فلسفه‌ی سیاسی مدرنیته کاپیتالیستی محدود می‌ماند. اساساً مشکل اصلی اوجالان با مارکس و مارکسیسم دقیقاً در همین‌جا است که افق بورژوازی و بورژوا-دموکراتیک او نمی‌خواهد و نمی‌تواند دست به ایجاد تغییرات انقلابی و ریشه‌ای در جامعه‌ی بورژوازی بزند و به ورای این جامعه یعنی به سوسیالیسم و سپس کمونیسم برود، بلکه به دنبال سازش و همزیستی با همین نظام موجود و وضعیت حاکم است. ■ «آتش»

**واقعیت کمونیسم چیست؟  
بدون آگاهی به  
واقعیت کمونیسم،  
مردم همیشه فریب  
مدافعان نظم کهنه را  
خواهند خورد  
لنینیسم،  
آگاهی کمونیستی  
و تغییر رادیکال  
وضع موجود**

هیچ کمونیستی نمی‌تواند فرآیند انتخابات در جمهوری اسلامی و درگیرشدن جدی میلیون‌ها نفر در آن را مشاهده کند و گفته‌ی داهیانه‌ی لنین را به یاد نیآورد که: «تا وقتی مردم نیاموزند در پشت همه‌ی اظهارات و بیانیه‌ها و وعده‌های اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی منافع این یا آن طبقه را جستجو کنند، در سیاست قربانی نادان فریب و خودفریبی خواهند شد. حامیان اصلاح و بهبود تا زمانی که نفهمند هر نهاد کهنه، هر چند خشن و پوسیده، توسط نیروهای طبقات حاکمه حفاظت می‌شود، همواره فریب مدافعان نظم کهنه را خواهند خورد.» (لنین. سه منبع و سه جزء مارکسیسم)

این جمله‌ای است که باید بر سر هر کوی و برزن نوشت. در جواب به هر استدلالی که «اگر رأی ندهیم، وضع بدتر می‌شود»، «باید از میان بد و بدتر یکی را انتخاب کرد»، «اقتدار ما در رأی دادن است» («ما» کیست؟!؛ «اگر رأی ندهیم جنگ می‌شود»، «ما رأی به اشتغال می‌دهیم»، «ما رأی به محرومیت‌زدایی می‌دهیم»؛ گفت و تاکید شود که از کیست.

هر چند میلیون‌ها نفر ننگ رفتن پای صندوق‌های رأی ریاست جمهوری و تأیید رژیم و نظام جمهوری اسلامی را نپذیرفتند، اما میلیون‌ها نفر دیگر که به‌جز قشری نازک، قربانیان این رژیم و نظام سرمایه‌داری اسلامی هستند، پای صندوق‌های رأی رفتند و به قول

ادامه در صفحهٔ بعد

**شما را به همکاری دعوت می‌کنم:**

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash۱۹۱۷@gmail.com weblog: n-atash.blogspot.com

# Что делать?

Наболевшие вопросы нашего движения

Н. ЛЕНИНА.

„Партийная борьба придает партии силу и живучесть, увеличивает количество ее сторонников и способствует ее развитию и превращению в единую, цельную, партию революционной власти, что означает ее победу“ (Из письма Ленина к Марксу от 24 июня 1902 г.)

Цена 1 руб.

Preis 2 Mark = 250 Pfennig.

STUTTGART

Verlag von J. H. W. Dietz Nachf. (G. m. b. H.)

1902

تصویر جلد نسخه اصلی کتاب «چه باید کرد؟» به زبان روسی

آن پیوستند و هسته‌های بلشویکی را تشکیل دادند و در مقطعی که رژیم حاکم در روسیه (رژیم تزاری) در نتیجه تشدید تضادهای خودش و عمیق شدن گسل‌هایش به بحران بود و نبود افتاد و روحیه انقلابی مانند شعله‌ای در میان ده‌ها میلیون نفر زبانه کشید، حزب بلشویک و تشکیلات کوچکی که عمیقاً در میان بخشی از پرولترها و دیگر قشرهای مردم ریشه دوانده بود توانست برنامه دولت بدیل خود را از طریق انقلاب مسلحانه توده‌ای به قدرت برساند.

اکثریت توده‌های مردم هیچ‌گونه آگاهی نسبت به بدیل کمونیستی و تجربه کشورهای سوسیالیستی گذشته ندارند یا این که زیر بمباران فکری دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم تصویری تحریف شده و دروغین و پر تلاشی عظیم و پیگیری برای برداشتن این بارهای ذهنی لازم است. توده‌های مردم به‌ویژه قشرهای پرولتر و زحمت‌کش جامعه، هرچه بیشتر نسبت به ماهیت و کارکرد واقعی نظام آگاه شوند، به گسل‌های مهلک آن، به اصلاح‌ناپذیر بودن آن، و به این که بدیلی رهایی‌بخش در مقابل آن هست و این بدیل در گذشته در نقاطی از جهان، ابتدا با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ امتحان خود را واقع پس‌داده و نشان‌داده‌است که تنها راه رهایی اکثریت استثمارشوندگان و ستمدیدگان جهان است، آن‌گاه نه فقط احساس خواهند کرد که باید دست به عمل زد بلکه قانع خواهند شد که باید دست به عمل زد که کار را یکسره کند و به رهایی بشریت خدمت کند. ■

«آتش»

کمونیستی جدا نمی‌کردند: استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا، پایان بخشیدن به حاکمیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و نابودکردن کلیه تمایزات طبقاتی و اجتماعی و شرایط فرهنگی تولیدشده توسط نظام مالکیت خصوصی و تبلیغ همین انقلاب برای همه نقاط جهان و کمک به تحقق آن.

آن چه از «چه باید کرد؟» لنین و «چه باید کرد غنی شده» باب آواکیان برای کار امروز می‌آموزیم این است که مهم‌ترین کار

کمونیست‌ها، افشاگری زنده از ماهیت نظام در میان توده‌هایی است که به هر نحوی از این نظام ناراضی‌اند. این افشاگری‌ها باید به طرز قانع‌کننده نشان دهد که مشکلات کمرشکن، فقر و بیکاری، تبعیض‌های اجتماعی، خفقان و استبداد سیاسی و به طور کلی بی‌عدالتی‌ها و زندگی بی‌رحمانه‌ای که به اکثریت مردم این کشور تحمیل شده است، همه به یکدیگر مرتبط هستند و همه این مظالم به نوبه خود با جنگ‌های گسترش‌یابنده در منطقه و وضعیتی که به مردم کل جهان تحمیل شده‌است و نابودی محیط‌زیست ربط دارد و جملگی ریشه در ماهیت نظام سرمایه‌داری دارند که در ایران و جهان حاکم است؛ و مشغله و وظیفه جمهوری اسلامی حفظ این نظم در ایران و خدمت به حفظ آن در منطقه و جهان است.

به قول لنین اگر افشاگری‌های آگاه‌گرانه به طرزی قوی و نافذ انجام شود، به نحوی که به اصطلاح خون را به جوش آورد، از سطح به عمق رفته و ماهیت مسایل را به مردم نشان دهد، آن‌گاه توده‌های مردم مملو از حس نفرت به وضع موجود شده و با تمام وجود خواهان دست‌زدن به عمل مقاومت‌جویانه می‌شوند. مهم‌ترین وظیفه هر کمونیستی است که به این ترتیب به توده‌های ناراضی و عاصی نشان دهد که برای تغییر این وضع بدیل و راهی هست و این راه دارای رهبری متشکل و سازمان‌یافته است که باید آن را تقویت کرد و به آن پیوست.

انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه این چنین سازمان یافت. در ابتدا با تعدادی اندک از توده‌هایی که آگاه شده و به

گذاشت که به معنای دنباله‌روی از سطح آگاهی خودبه‌خودی توده‌های کارگر بود. اگر لنین نیز مانند اکونومیست‌ها در مقابل ناآگاهی و گرایش‌های عقب‌مانده و باورهای غلط توده‌ها کرنش می‌کرد هرگز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رخ نمی‌داد. نقد و طرد این عقب‌ماندگی‌های فکری و سیاسی و عملی و تدوین خط صحیح و پیش‌گذاشتن نقشه راه و ابزار آگاه‌ساختن و سازماندهی توده‌ها برای انقلاب به جای بسیج و سازماندهی آنان برای «مطالبات فوری»، جنبش کمونیستی در زمان لنین را منشعب کرد. طرفداران خط لنین، به «بلشویک‌ها» معروف شدند و طرفداران خط اکونومیستی به «منشویک‌ها». هر یک از این‌ها خط متفاوتی را برای «تغییر اجتماعی» دنبال می‌کردند و اصولاً درک‌های متفاوتی از «تغییر اجتماعی» و راه رسیدن به آن داشتند. خط «منشویک‌ها» خطی بود که مدعی بسیج و سازماندهی توده‌های حول «مطالبات» و «خواست‌های واقعی» توده‌های پرولتر بود اما در واقعیت حتا خراشی به وضع موجود نمی‌انداخت چه برسد به تغییر رادیکال آن؛ و توده‌های پرولتر را در دور باطل وضعیت موجود نگاه می‌داشت. مشخصات خط رفرمیستی و رویزیونیستی «منشویک‌ها» را لنین در اثر ماندگارش به نام «چه باید کرد؟» تشریح کرد.

در واقع لنین نظریه داهیان و تیزبینانه مارکس را به کار بست و عملی کرد: «قبل از این که وضع موجود در عمل فروپاشد باید در اذهان فرو بپاشد». (نقل به معنی) به بیان دیگر، عنصر آگاهی در ایجاد تغییر رادیکال در وضع موجود تعیین‌کننده است. در واقع، آن فعالیتی که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را ممکن کرد، به کار بست همین مفهوم در تدارک انقلاب بود. حزب بلشویک تحت رهبری لنین سال‌ها برای تغییر افکار مردم با جدیت علیه افکار مسلط در میان آن‌ها فعالیت کرد و به جای آن افکار انقلابی را اشاعه داد و مقاومت و مبارزه آنان را سازمان داد - به‌ویژه در میان قشرهای پرولتر. حزب بلشویک همراه با نقد رژیم تزار و طبقات سرمایه‌دار و ملاکین که بر روسیه حکومت می‌کردند و افشای کلیه مظالمی که به همه اقشار و طبقات مردم وارد می‌شد و سازماندهی توده‌ها برای مبارزه علیه ستم و استثمار، بدیل اجتماعی آینده را نیز تبدیل به آگاهی توده‌های پرولتر و غیرپرولتر می‌کرد. کمونیست‌ها مراحل گوناگونی که انقلاب باید از سر می‌گذراند را تبلیغ و ترویج می‌کردند اما هرگز هیچ مرحله را از هدف و محتوای انقلاب

## واقعیت کمونیسم ...

مارکس، از میان استثمارکنندگان و ستمگران خود یکی را انتخاب کردند؛ و در نهایت با این کار به رژیم جمهوری اسلامی مشروعیت بخشیدند. آیا این مصداق بافتن زنجیرهای اسارت خود به دست خود نیست؟

بسیاری از این‌ها با وجود داشتن آگاهی نسبی به ماهیت ارتجاعی و جنایت‌کارانه این رژیم در انتخابات شرکت کردند. بنابراین فقط نمی‌توان گفت که «فرب مدافعان نظم کهنه را خوردند». در این جا باید جمله تیزبینانه دیگر لنین در مورد وجود یک گرایش مضر و خطرناک در میان توده‌ها را به یاد آورد که از «تلاش و تقلای خودانگیخته برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی» و ضرورت مقابله با آن، صحبت کرد. (لنین. چه باید کرد؟). این گرایشی است که رژیم‌های حاکم بر جهان (از جمله جمهوری اسلامی)، جا انداخته‌اند. اما بیشتر از هر عاملی به این واقعیت مرتبط است که بارهای بزرگی بر ذهن توده‌ها سنگینی می‌کند. فکر می‌کنند تغییر رادیکال وضع موجود ممکن نیست. فکر می‌کنند دشمن خیلی قوی است چون دیده‌اند که این رژیم دست به چه جنایت‌هایی می‌زند تا خود را پا برجا نگاه دارد. فکر می‌کنند، حداکثر کاری که می‌توان کرد تلاش جهت بهبود بخشیدن به وضعیت در چارچوب همین نظام است. اما این فقط یک خیال واهی است. زیرا آن چه وضع را بدتر می‌کند، سکون و دست‌نزدن به مبارزه و مقاومت سیاسی سازش‌ناپذیر با این رژیم است. در تجربه مبارزه طبقاتی در روسیه و حاکمیت رژیم مستبد تزاری، لنین از واقع‌های نام می‌برد و از آن درس‌آموزی می‌کند: کارگرانی که از استثمار بیرحمانه و سرکوب نیروهای امنیتی و نظامی تزار به تنگ آمده و عاصی بودند به سمت کاخ تزار راهپیمایی می‌کنند تا از او که «پدر ملت» نامیده می‌شد طلب عدالت و دادگستری کنند. تزار دستور داد آنان را به گلوله ببندند. در این راهپیمایی کشیشی به نام گاپون نیز توده‌های کارگر را همراهی و تشویق می‌کرد. اما کمونیست‌های بلشویک که در میان کارگران بودند به آنان هشدار می‌دادند که تزار دشمن است و باید علیه او قیام و رژیم‌اش را سرنگون کرد و نه این که به گدایی «حق» به دربار او رفت.

لنین، به جنگ خط سیاسی آن دسته از به اصطلاح کمونیست‌هایی رفت که به جای مقابله با این گرایش‌های مضر در میان توده‌ها (ناآگاهی، خودفریبی و «تقلا برای رفتن زیر بال بورژوازی») به آن کرنش کرده و دنباله‌روی می‌کردند. لنین نام این خط دنباله‌روانه را «اکونومیسم»

# بگذار سخن بگویم!



افراد حقیقی یا حقوقی هستند خیلی راحت تر و با دست بازتری می‌توانند حق و حقوق کارگران را دستکاری کنند و قوانین جمهوری اسلامی هم اجباری و انتخاب بین بد و بدتر به دست نمی‌آید. ما رأی نمی‌دهیم چون آلترناتیو ما انتخابات در حکومت سرمایه‌داران اسلام‌گرا نیست. جایی که مرگ و گریه را خوب می‌شناسیم و با شادی بیگانه‌ایم. ما رأی نمی‌دهیم چون نمی‌خواهیم از میان کسانی که شکنجه کرده‌اند، کشته‌اند یا دستورش را صادر کرده‌اند، یکی را انتخاب کنیم. انتخاب از میان اینان، دفاع از حق و حقیقت نیست. حق و حقیقت، کارگر دستفروشی است که به دلیل جمع شدن بساطش توسط ماموران شهرداری، خودسوزی می‌کند. حقیقت، کارگران آق‌دره بودند که برای حق و حقوقشان اعتصاب کردند ولی شلاق خوردند. حقیقت، گور خوابی است. حقیقت را در خیابان

انقلاب به پایین بهتر می‌شود دید. در خیابان مولوی که جوان‌ها در کنار خیابان اصلی در حال تزیین مواد مخدر هستند و سرشان در زورق فرو رفته است. به حاشیه‌ی شهرهای بزرگ بروید و حقیقت را ببینید. حقیقت، ۱۷۰ کودکی هستند که در یک شب پدرانشان را در معدن از دست دادند. حقیقت، جامعه‌ای است که ستم، تبعیض و نابرابری از هر گوشه‌اش نمایان است. حقیقت، شکاف هولناک و عظیم طبقاتی است. حقیقت، جامعه‌ای است که جهل، خرافه، توهم و بی‌آیندگی را به مردم تحمیل کرده است. حقیقت این است که طبقه سرمایه‌داران حاکم، زندگی و جان مردم را را تابع انباشت سود کرده است. کسب سود به قیمت جان طبقات تحتانی و زحمتکش جامعه، به قیمت بیکاری و بیکاری مردم. به قیمت هزاران کودکی که به جای درس و مدرسه روانه بازار کار می‌شوند. ما رأی نمی‌دهیم چون خواهان واژگونی این نظام غیرانسانی هستیم. چون هدف ما انقلاب است و از میان دشمنان مردم انتخاب نمی‌کنیم بلکه سرنگون‌شان می‌کنیم. انقلابی که این نظام سرمایه، سرکوب و دین، خرافه و دروغ را از پهنه‌ی جامعه برچیند. بدیل مردم نباید انتخاب بین بد و بدتر باشد بلکه انقلاب و کمونیسم باید آلترناتیو باشد. وقت تنگ است بیا تا صف دشمن

شکنیم! ■

لیلی پناهی

دست آن‌ها را برای اعمال هر شکلی از ستمگری باز گذاشته است. چند ماه پیش کارگران معدن به دلیل عقب‌افتادن دستمزدهای‌شان اعتصاب کردند که هیچ نتیجه‌ای برای آن‌ها در بر نداشت. حالا در بحبوحه انتخابات ریاست جمهوری همه کاندیداها سعی می‌کنند که از قشرهای فقیر و کم درآمد دفاع کنند. اما برای همه واضح و مبهرن است که این‌ها فقط وعده‌های پوچ و عوام‌فریبانه است برای کسب رأی.

اما روی سخن با کسانی است که این روزها یقه و گلوی خودشان را پاره می‌کنند که ۹۶ درصدی هستند و تا سال ۱۴۰۰ کنار روحانی ایستاده‌اند. آن‌هایی که ادعای این روزهای‌شان این است که رأی ندادن راه‌حل نیست و اگر با رأی دادن جلو برویم، با رأی ندادن حتماً به عقب می‌رویم! با رأی دادن دموکراسی را تمرین می‌کنیم! آن‌هایی که نوشته‌ها و عکس‌ها در دفاع از عمل رأی دادن را تند و تند کپی می‌کنند و در اینستاگرام و تلگرام منتشر می‌کنند. آن‌هایی که فراموش می‌کنند که بعد از این هم به استادبوم آزادی راه‌شان نمی‌دهند ولی سبز و بنفش می‌پوشند و به استادبوم می‌روند. روی سخن با آن‌هاست.

ما رأی نمی‌دهیم، چون نمی‌خواهیم ظالمین و جنایت‌کاران را از هر نوعش، اصولگرا و اصلاح‌طلب، اعتدال‌گرا و میانه‌رو، با کلید و بدون کلید انتخاب کنیم. دموکراسی با دین و خرافه، ایدئولوژی اجباری و حجاب

به قتلگاه کارگران، حادثه نبود، جنایت بود. فقط به دلیل بی‌مسئولیتی نبود بلکه علامت دیگری بود از این که این نظام سرمایه‌داری ارتجاعی چطور کار می‌کند و قوانین‌اش چیست. حداکثر سود برای سرمایه‌داری در مرکز همه چیز قرار دارد و برای کسب آن باید هزینه‌ها کم شود و اقدامات ایمنی هزینه دارد. از حق و حقوق کارگران زدن هم بخشی از کاهش هزینه‌ها است. در همه جای دنیا این قانون حاکم است و منجر به فاجعه‌های یکسان می‌شود. مثل جنایت معدن سوما در ترکیه و صدها مورد مشابه. مثل فاجعه پلاسکو که باز هم پای یک نهاد دولتی وسط بود. سود کلانی که از این مجتمع به دست می‌آمد همیشه بیشتر از جان مردم بود. واقعا هیچ‌کس نمی‌داند بر خانواده‌های کارگران معدن در این چند روز چه گذشت. چشم‌انتظاری و دل‌نگرانی. در چند دقیقه عزیزان‌شان را از دست دادند. فریاد معدن‌کاران از عمق ۱۸۰۰ متری به گوش هیچ‌کس نرسید و در همان معدن جان دادند و حالا با دیده ارزش جان آن‌ها را حساب می‌کنند. کار در معدن جزو سخت‌ترین کارهاست اما این سختی هیچ مزیتی برای کارگرانش ندارد. معدن در ایران دو دسته هستند یا متعلق به بخش خصوصی‌اند یا دولتی. معدن زمستان یورت بنا بر روایت‌ها متعلق به شرکت‌های خصوصی زیرمجموعه سپاه و بسیج می‌باشد. شرکت‌های خصوصی که مالکان آن‌ها

انفجار معدن زغال سنگ زمستان یورت آزاد شهر در گلستان مهم‌ترین فاجعه‌ی کاری را در ابتدای سال جاری رقم زد. ۴۳ کارگر کشته شدند و ده‌ها نفر زخمی. این روزها هر اتفاق ناگواری که رخ می‌دهد به سرعت در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته می‌شود و تصاویر و فیلم‌هایش دست‌به‌دست می‌شود. مردم غمگین و خشمگین می‌شوند و عقایدشان را ابراز می‌کنند و همدردی می‌کنند. این اتفاق من را به یاد کتاب «بگذار سخن بگویم» انداخت. خاطرات دمیتیلای، زنی از معدن بولیوی. این کتاب روایت او از زندگی معدن‌کاران بولیوی است. کتابی تکان‌دهنده و جذاب. فیلم‌های کوتاهی که از صحبت‌ها و اعتراضات کارگران معدن زمستان یورت در شبکه‌های اجتماعی پخش شد به اندازه‌ی این کتاب برایم تکان‌دهنده بود و دردناک. کارگران با تمام وجودشان خشمگین بودند و تک به تک حرف‌های‌شان درست بود و رنج و دردی که در صحبت‌های‌شان بود نشان از عمق ستم و استثمار بود که بر آنان وارد می‌شود داشت. هر بار که چنین اتفاقاتی می‌افتد مسئولین حکومتی به تکاپو می‌افتند، به محل حادثه می‌روند و به قول خودشان دستورات لازم را صادر می‌کنند. اما این حتماً نوشدارو بعد از مرگ هم نیست. این مسئولین کجا بودند وقتی کارگران از چند روز قبل اعلام کرده بودند که بوی گاز می‌آید؟ چرا اقدامات ایمنی انجام نشد؟ تبدیل شدن معدن